

## برهان فطری بر وجود خدا از دیدگاه امام علی علیه السلام

دکتر محمد محمدرضایی \*

یکی از راه‌های اثبات وجود خدا، برهان فطرت است. برهان فطری به این معناست که انسان به گونه‌ای ساخته شده است که هم خداشناس و هم خداجوست. این مقاله برهان فطرت را از دیدگاه قرآن و امام علی علیه السلام مورد بحث قرار می‌دهد و مسائل مطرح شده در آن عبارت‌اند از: معنا و ویژگی‌های فطرت، نمونه‌هایی از روایات در باب فطرت، استدلال‌های فلسفی در باب فطرت و راه‌های تذکر و یادآوری فطرت. در پایان به استدلال‌هایی بر وجود خدا از دیدگاه متفکران غربی اشاره می‌کنیم که می‌توان آن‌ها را همان برهان فطرت دانست، سپس به تقریرهای مختلف این برهان اشاره می‌نماییم.

**واژگان کلیدی:** برهان فطرت، امام علی، خداشناسی، متفکران غربی، خداجویی.

ژوبشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
رتال جامع علوم انسانی

مقدمه

راه‌های اثبات وجود خدا بر دو نوع است: راه سیر آفاق و راه انفس. چنان‌که قرآن کریم می‌فرماید:

سنريهم آياتنا في الافاق و في انفسهم حتى يتبين لهم انه الحق؛<sup>۱</sup>

به زودی نشانه‌های خود را در افق‌ها (ی‌گوناگون) و در دل‌هایشان بدیشان خواهیم نمود تا برایشان روشن گردد که او خود حق است.

در راه آفاق انسان با مشاهده مخلوقات و تدبیر در حدوث و امکان و نظم پدیده‌ها به وجود خالق و مدبری دانا و توانا پی می‌برد ولی در راه انفس با تأمل در خود درمی‌یابد که نسبت به خدا شناخت قبلی و بی‌واسطه دارد و در برابر چنین خدایی که کمال مطلق است سر تعظیم فرود می‌آورد. راه انفس را راه فطرت می‌نامند که در قرآن و کلمات امام علی علیه السلام بارها به این راه اشاره شده است.

در قرآن کریم آمده است:

فاقم وجهك للدين حنيفاً فطرت الله التي فطر الناس عليها لا تبديل لخلق الله ذلك الدين القيم لكن اكثر الناس لا يعلمون؛<sup>۲</sup>

پس روی خود را متوجه آیین خالص پروردگار کن! این فطرتی است که خداوند انسان‌ها را بر آن آفریده؛ دگرگونی در آفرینش الهی نیست این است آیین استوار، ولی اکثر مردم نمی‌دانند.

و از سخنان امام علی علیه السلام می‌توان به موارد زیر اشاره کرد:

فبعث فيهم رسله و واتر اليهم انبياءه ليستأدوهم ميثاق فطرتهم و يذكرهم منسى نعمته، و يحتجوا عليهم بالتبليغ و يثيروا لهم دفاثن العقول؛<sup>۳</sup>

پس رسولانش را در میانشان گمارد و پیمبرانش را پیاپی فرستاد تا از آنان بخواهند حق ميثاق فطرت را بگذرانند و نعمتی را که فراموششان شده به یادشان آرند و با رساندن حکم خدا جای عذری برایشان نگذارند و گنجینه‌های خرد را برایشان بگشایند.

الحمد لله الملهم عباده حمده و قاطرهم على معرفة ربوبيته؛<sup>۴</sup>

حمد و سپاس مخصوص خدایی است که حمد خود را به بندگان الهام کرده و سرشت

۱. فصلت (۴۱) آیه ۵۳.

۲. روم (۳۰) آیه ۳۰.

۳. نهج البلاغه، خطبه ۱.

۴. محمد بن یعقوب کلینی، اصول کافی، ج ۱، ص ۱۳۹.

آنان را بر معرفت خود خلق کرده است.

ان افضل ما توسل به المتوسلون الى الله سبحانه و تعالى الايمان به و برسوله و الجهاد

فی سبيله، فانه ذروة الاسلام و كمة الاخلاص فانها انقطة؛<sup>۵</sup>

همانا بهترین چیزی که نزدیکی خواهان به خدای سبحان بدان توسل می جویند ایمان

به خدا و پیامبر و جهاد در راه خداست که موجب بلندی کلمه مسلمانی است و یکتا

دانستن پروردگار که مقتضای فطرت انسانی است.

اللهم خلقت القلوب على ارادتك و فطرت العقول على معرفتك؛<sup>۶</sup>

خدایا قلب ها را با اراده و دوستی خود خلق کرده ای و عقل ها را با معرفت خود سرشته ای.

فأنى وُلدتُ على الفطرة؛<sup>۷</sup>

من بر فطرت مسلمانی زاده شدم.

از آیه فوق و بیانات امام علی علیه السلام به خوبی برمی آید که خداوند انسان را بر فطرت

خداشناسی و خداجویی خلق کرده است.

## معنای فطرت

ماده «فَطْر» در اصل به معنای آغاز و شروع است و به همین دلیل به معنای خلق نیز به

کار می رود، چون خلق چیزی، به معنای ایجاد آن و آغاز و شروع وجود و تحقق شیء

است.

ابن عباس می گوید:

در معنای آیه شریفه «الحمد لله فاطر السموات و الارض» حیران بودم و معنای فاطر را

نمی فهمیدم تا این که دو نفر نزد من آمدند که بر سر چاهی نزاع داشتند، یکی از آن دو

گفت: «أنا فطرتهما» (من قبل از همه و برای اولین بار حفر چاه را آغاز کردم).<sup>۸</sup>

۵ نهج البلاغه، خطبه ۱۱۰؛ صدوق، علل الشرایع، ج ۱، ص ۲۴۷؛ برفی، المحاسن، ج ۱، ص ۴۵۱ و ۱۰۴۰؛ شیخ

طوسی، الامالی، ص ۲۱۶ و ۳۸۰ و ابن شعبه حرانی، تحف العقبون، ص ۱۴۹.

۶ نهج اندوعات، ص ۱۵۴ و محمدباقر مجلسی، بحار الانوار، ج ۹۵، ص ۴۰۳ و ۳۴.

۷ نهج البلاغه، خطبه ۷۵.

۸ معجم مقاییس للفتح، ج ۴، ص ۵۱۰ و ص ۴۵۷ و ابن منظور، لسان العرب، ج ۵، ص ۵۶.

بر این اساس می توان گفت فطرت به معنای حالت خاصی از شروع و آغاز و به بیان دیگر، نوعی از آفرینش است. اموری را می توان فطری دانست که آفرینش موجود اقتضای آن ها را دارد و دارای سه ویژگی اند:

۱- در تمام افراد آن نوع یافت می شوند، هر چند کیفیت آن ها از نظر شدت و ضعف متفاوت باشد.

۲- همواره در طول تاریخ ثابت اند نه این که در برهه ای از تاریخ اقتضای خاصی داشته باشند و در برهه دیگر اقتضایی دیگر، چنان که قرآن می فرماید:

فطرت الله التي فطر الناس عليها لا تبديل لخلق الله؛<sup>۹</sup>

این فطرتی است که خداوند انسان ها را بر آن آفریده، دگرگونی در آفرینش الهی نیست.

۳- امور فطری از آن حیث که فطری و مقتضای آفرینش اند نیاز به تعلیم و تعلم ندارند، هر چند تقویت و یادآوری و یا جهت دادن به آن ها نیاز به آموزش داشته باشد.

امور فطری انسان را می توان به دو دسته تقسیم کرد:

الف - شناخت های فطری که هر انسانی بدون نیاز به آموزش از آن ها برخوردار است.

ب - میل ها و گرایش های فطری که مقتضای آفرینش هر فردی است.

بنابراین اگر نوعی شناخت خدا برای هر فردی ثابت باشد که نیازی به آموزش و

فراگیری نداشته باشد می توان آن را خداشناسی فطری نامید، چنان که گرایش به خدا را

می توان خداپرستی فطری نامید. اما این خداشناسی و خداپرستی به گونه ای نیست که

افراد عادی از تلاش عقلانی برای شناخت خدای متعال یا از تذکر پیامبران بی نیاز باشند.

ما ابتدا به مسئله فطری بودن خداشناسی سپس فطری بودن خداجویی می پردازیم.

## فطری بودن خداشناسی

بر فطری بودن خداشناسی دلایل نقلی و عقلی بسیاری وجود دارد که به نمونه هایی

از آن ها اشاره می کنیم:

## ۱) دلایل نقلی

از آیات و روایات به خوبی برمی آید که خداشناسی فطری است و هر کسی قبلاً شناخت و معرفتی نسبت به خداوند داشته ولی آن را فراموش کرده است. انبیای الهی آمده اند تا انسان‌ها را به تأمل در آفاق و انفس دعوت و به این شناخت فطری آگاه سازند. به تعبیری دیگر انبیای الهی نیامده اند که بگویند خدا وجود دارد بلکه آمده اند تا بگویند ای مردم بدانید که شما از وجود خدا آگاهید. چنان‌که قرآن کریم می‌فرماید:

فَذَكِّرْ إِنَّمَا أَنْتَ مُذَكِّرٌ<sup>۱۰</sup>

پس تذکره ده که تو تنها تذکر دهنده‌ای.

یا به تعبیر امام علی علیه السلام:

لیستأدوهم میثاق فطرته...<sup>۱۱</sup>

هنگامی که از امیرالمومنین علی علیه السلام سؤال می‌شود که آیا پروردگارت را هنگام پرستش دیده‌ای می‌فرماید:

ما كنت اعبد رباً لم اره؛ من پروردگاری را که ندیده‌ام عبادت نمی‌کنم.

و هنگامی که سؤال می‌کنند چگونه دیده‌ای، می‌فرماید:

لا تدرکة العیون فی مشاهدة الابصار ولكن رآته القلوب بحقائق الايمان؛<sup>۱۲</sup> چشم‌ها و

دیدگان، با مشاهده او را درک نمی‌کنند، بلکه دل‌ها و قلب‌ها با حقایق ایمان او را

می‌بینند.

معرفت و شناخت خدا با سرشت انسان عجین شده است و امام علی علیه السلام در روایت فوق می‌فرمایند: من خدا را رؤیت قلبی می‌کنم؛ یعنی قلبم با حقیقت ایمان او را می‌بیند. حال جای این سؤال است که چه زمانی انسان به این شناخت و رؤیت نایل شده است؟ آیا شناخت و رؤیت خدا اختصاص به برخی انسان‌ها دارد یا تمام انسان‌ها از چنین معرفتی برخوردارند.

طبق آیه میثاق، زمانی پروردگار از پشت بنی آدم فرزندان را بیرون آورد و آنان را بر

۱۰. غاشیه (۸۹) آیه ۲۱.

۱۱. نهج البلاغه، خطبه ۱.

۱۲. محمدبن یعقوب کلینی، همان، ص ۹۸، نهج البلاغه، خطبه ۱۷۹.



خودشان گواه گرفت و پرسید آیا پروردگارتان نیستم؟ گفتند: چرا، گواهی دادیم تا مبدا روز قیامت بگویند ما از این امر غافل بودیم.<sup>۱۳</sup>

از این آیه به خوبی استنباط می شود که میان خدا و همه انسان ها گفت و گویی صورت گرفته و در آن، همه انسان ها در برابر خدا بوده اند و در این گفت و گو همه به خداوندی خدا و این که او پروردگار هستی است اعتراف کرده و شهادت داده اند تا بهانه ای برای آنان در روز قیامت نباشد.

در روایتی، از امام صادق علیه السلام درباره میثاق آمده است:

ثبتت المعرفة فی قلوبهم و نسوا الموقف و سیدکرونه یوماً و لولا ذلك، لم یدر احد من خالقه و لامن رازقه؛<sup>۱۴</sup> شناخت خدا در قلب ها ثابت ماند، آنان موقف میثاق را فراموش کردند و روزی به یادشان خواهد آمد و اگر این مسئله نبود کسی نمی دانست آفریننده و روزی رسانش کیست.

هم چنین امام صادق علیه السلام درباره معرفت قلبی می فرماید:

كان ذلك معاينة الله فانساهم المعايينة و اثبت الاقرار فی صدورهم؛<sup>۱۵</sup> آن زمان آنرا مشاهده خداوند بود و آنرا فراموش کردند و ثابت کردن اقرار را در دل ها نهادند.

هم چنین از تعابیر دیگر امام علی علیه السلام بر می آید که از بدو خلقت انسان معرفت خدا ملازم انسان بوده است:

اللهم... فطرت العقول علی معرفتك.<sup>۱۶</sup> فاطرهم علی معرفة ربوبيته.<sup>۱۷</sup>

بنابراین ویژگی های معرفت فطری خدا چنین است:

۱- سابقه معرفت فطری به پیش از جهان کنونی و عالم ذرّ بر می گردد که در آن خدا با

۱۳. اعراف (۷) آیه ۱۷۲.

۱۴. بقره، همان، ص ۳۷۶.

۱۵. همان، ص ۴۲۸.

۱۶. نهج الدعوات؛ ۱۵۴ و محمدباقر مجلسی؛ همان، ص ۴۰۳ و ۳۴.

۱۷. محمدبن یعقوب کلینی، همان، ص ۱۳۹.

انسان‌ها عهد و میثاق بسته است. ۲- انسان موقف این میثاق و شدت این شناخت را فراموش کرده است، اما اصل معرفت خدا و اقرار به آن در جان و روح او باقی است و در همین جهان با درجات متفاوت به یاد انسان می‌آید و حتی ممکن است عین آن و در نهایت وضوح به یاد بیاید. از امام صادق علیه السلام سؤال شد آیا مؤمنان در روز قیامت خدا را مشاهده خواهند کرد؟ امام فرمود: بلی، قبل از روز قیامت هم او را مشاهده کرده‌اند. سؤال شد در چه زمانی؟ امام فرمود: وقتی که به آنان گفته شد «الست بربکم» آن‌گاه مدتی سکوت کرد و سپس فرمود:

همانا مؤمنان در دنیا و قبل از قیامت نیز خدا را مشاهده می‌کنند. آیا الآن خدا را مشاهده

نمی‌کنی... مشاهده قلبی نظیر مشاهده با چشم نیست.<sup>۱۸</sup>

این بیان امام صادق همان بیان امام علی علیه السلام است که می‌فرماید:

من پروردگاری را که ندیده‌ام نمی‌پرستم ولی با حقایق ایمان او را می‌بینم نه با چشم

محسوس.<sup>۱۹</sup>

نکته دیگر این‌که معرفت قلبی خدا مختص عده‌ای خاص نیست بلکه خداوند متعال در موقف اولیه، خود را به همه انسان‌ها شناسانده و از همه آنان در این باره اقرار گرفته است.

امام باقر علیه السلام می‌فرماید:

قال رسول الله كل مولود يولد على الفطرة، یعنی علی المعرفة بان الله عزوجل خالقه

فذلک قوله: «و لئن سألتهم من خلق السموات و الارض ليقولن الله»<sup>۲۰</sup>

هر مولودی بر فطرت متولد می‌شود و مراد از فطرت، معرفت به این امر است که خدا

خالق اوست، و این آیه نیز به همین مطلب اشاره دارد: «اگر از آنان بپرسی که چه کسی

آسمان‌ها و زمین را آفریده است خواهند گفت: خدا».

به تعبیر دیگر می‌توان گفت که معرفت خدا با سرشت انسان عجین شده است.

۱۸. صدوق، التوحید، ص ۱۱۷.

۱۹. نهج البلاغه، خطبه ۱۷۹، محمد بن یعقوب کلینی، همان، ص ۹۷.

۲۰. صدوق، همان، ص ۳۳۱، محمد باقر مجلسی، همان، ص ۱۳.

بنابراین همه انسان‌ها حتی فرزندان مشرکان در هنگام تولد معرفت خدا را به همراه دارند و با فطرت الهی متولد می‌شوند؛ یعنی اصل معرفت خدا در روح و جان آدمی باقی است و به درجات مختلف در جهان کنونی به یاد انسان می‌آید و تمام راه‌های عقلی خداشناسی در واقع تنبه و یادآوری این رؤیت فطری خدا و موقف «الست» است.

مورخ شهیر، مسعودی نیز در ابتدای کتاب مروج الذهب خطبه‌ای بسیار عالی و پرمعنا از حضرت امیر علیه السلام نقل کرده است که آن حضرت در ضمن بیان عظمت رسول الله مردم را به عهد و میثاق عالم ذر متنبه می‌نماید:

فضل محمد صلی الله علیه و آله فی ظاهر الفترات، فدعی الناس ظاهراً و باطناً و ندثهم سرّاً و اعلناً  
و استدعی التنبه علی انعهد الذی قدّمه الی الذر قبل النسل.<sup>۲۱</sup>

## راه‌های تذکر و یادآوری فطرت

راه‌های شکوفایی فطرت عبارت‌اند از:

۱- انسان‌ها در مواقعی که از همه جا قطع امید می‌کنند به خدا رو می‌آورند. چنان‌که قرآن کریم می‌فرماید:

إذا مسکم الضر فی البحر ضل من تدعون الا ایاه فلما نجاکم الی البر اعرضتم و کان الانسان کفوراً؛<sup>۲۲</sup>

چون در دریا به شما صدمه‌ای برسد، هر که را جز او می‌خوانید ناپدید و [و فراموش] می‌گردد، و چون [خدا] شما را به سوی خشکی رهانید رویگردان می‌شوید و انسان همواره ناسپاس است.

در این مورد احادیثی نیز موجود است که برای نمونه به یکی از آن‌ها اشاره می‌کنیم:

مردی به امام صادق علیه السلام عرض کرد: ای فرزند رسول خدا، مرا به سوی خدا راهنمایی کن که مجادله‌های زیاد مرا متحیر ساخته است.

امام فرمود: ای بنده خدا، آیا سوار کشتی شده‌ای؟

گفت: بله!

۲۱. مسعودی، مروج الذهب، ص ۱۰.

۲۲. اسراء (۱۷) آیه ۶۷.

۲۳. مسعودی، مروج الذهب، ص ۱۰.



فرمود: آیا اتفاق افتاده که کشتی شکسته شود و کشتی دیگری نباشد که تو را نجات دهد و شنا کردن ندانی که تو را بی نیاز کند؟  
گفت: بله!

فرمود: آیا در آن حال قلباً دریافته‌ای که چیزی هست که می‌تواند تو را از مهلکه نجات دهد گفت: بله!

فرمود: آن چیز همان خدایی است که بر نجات دادن قادر است، جایی که نجات دهندای نیست. ۲۳

۲- توجه به مخلوقات و نظم حاکم بر آنها که از آن به آیات و نشانه‌ها و مذکرات یاد می‌شود. چنان‌که در قرآن کریم آمده است:

فَلا يَنظُرُونَ الی الِاَولِیٰ کَیْفَ خَلَقْتَ وَ الی السَّماءِ کَیْفَ رَفَعْتَ وَ الی العِجَالِ کَیْفَ نُصِبْتَ وَ الی الارضِ کَیْفَ سَوَّيْتَ فَذَکَّرْ اِنما انت مُذَكِّرٌ؛ ۲۴  
آیا به شتر نمی‌نگرند که چگونه آفریده شده است؟ و به آسمان که چگونه برافراشته شده است؟ و به زمین که چگونه گسترده شده است؟ و به کوه‌ها که چگونه بر پا داشته شده؟ پس تذکر ده که تو تنها تذکر دهنده‌ای.

۳- در احادیث، پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و اهل بیت علیهم السلام راه معرفت خدا معرفی شده‌اند. امام علی علیه السلام در تفسیر آیه «و علی الاعراف رجال یعرفون کلاً بئما هم»<sup>۲۵</sup> می‌فرمایند:  
نحن الاعراف لا یعرف الله عز و جل الا بسبیل معرفتنا... ان الله تبارک و تعالی لو شاء لعرف العباد نفسه و لکن جعلنا ابوابه و صراطه و سبیله و اوجه الذی یوتی منه؛<sup>۲۶</sup>  
منظور از اعراف ما هستیم که خدای عز و جل از غیر طریق معرفت ما شناخته نشود... خدای تبارک و تعالی اگر می‌خواست خودش را بی‌واسطه به بندگان می‌شناساند، لیکن ما را درها و صراط و راه خویش و وجه وجهتی که از آن به حضور او می‌رسند، قرار داد.

۲۳. صدوق، همان، ص ۲۳۱.

۲۴. غائبه (۸۸) آیه ۱۷-۲۱.

۲۵. اعرف (۷) آیه ۴۶.

۲۶. محمدبن یعقوب کلینی، همان، ج ۱، ص ۱۸۴.

## ۲) دلایل عقلی

در این جا به دو تقریر از ادله عقلی اشاره می‌کنیم:

الف - انسان به گونه‌ای آفریده شده است که در اعماق قلبش یک رابطه وجودی با خدا دارد. اگر قلب و دل خود را درست کرده و به اعماق قلب خود راه پیدا کند، این رابطه را می‌یابد و به تعبیری خدا را شهود می‌کند. در فلسفه ثابت شده است معلولی که دارای مرتبه‌ای از تجرد است، حضوری نسبت به علت هستی بخش خود و درجه‌ای از علم را خواهد داشت<sup>۲۷</sup> و از آن جا که خدا، علت العلل و خالق تمام مخلوقات از جمله نفس انسانی است، از این رو نفس انسانی که دارای مرتبه‌ای از تجرد می‌باشد، مرتبه‌ی از علم حضوری نسبت به خداوند را دارد، هر چند این علم حضوری ناآگاهانه یا نیمه‌آگاهانه باشد و در اثر ضعیف بودن، قابل تفسیرهای مختلف و نادرست باشد. بنابراین نفس انسانی، نسبت به علت حقیقی خود که خداوند است علم حضوری دارد و می‌توان این امر را نوعی معرفت فطری به خدا دانست.

در واقع این تقریر می‌تواند توجیه فلسفی برای فطری بودن اعتقاد به خدا باشد یا به تعبیری، چنین اعتقادی با دلایل عقلی و فلسفی سازگاری دارد.

ب - گزاره «خدا وجود دارد» یک گزاره بدیهی است؛<sup>۲۸</sup> یعنی صرف تصور موضوع و محمول موجب تصدیق آن می‌شود. فلاسفه اثبات کرده‌اند که هر ممکن الوجودی، مرکب از وجود و ماهیت است. ماهیت، حد وجود است و تمام ممکنات دارای حد وجودی‌اند؛ یعنی اگر وجود ممکن را تحلیل کنیم، دو مفهوم در ذهن ما نقش می‌بندد: ماهیت و وجود. اما در مورد خداوند ذات و وجود یکی است؛ یعنی خدا عین وجودش می‌باشد، چنان‌که حاج ملاهادی سبزواری می‌فرماید:

والحقوق ماهیته انیته اذ مقتضی العروض معلولیه

۲۷. محمدحسین طباطبائی، نهاية الحکمة، ص ۲۳۵.

۲۸. گزاره‌های بدیهی گزاره‌هایی هستند که حمل اولی ذاتی باشند؛ یعنی محمول، همان موضوع یا مندرج در مفهوم موضوع باشد؛ مثلاً گزاره انسان ناطق است، یک گزاره بدیهی است، چون ناطق مندرج در ذات مفهوم انسان است.

فما یبق مع لاحق قد اتحد ..... ام لم تصل سلسلة الكون لحد<sup>۲۹</sup>  
 بنابراین اگر ما به ذات خدا علم داشته باشیم، علم به ذات، همان علم به وجود او خواهد بود. از این رو گزاره «خدا وجود دارد» یک گزاره، بدیهی است. با وجود این، ممکن است گزاره‌ای به خودی خود بدیهی باشد، ولی ما از آن غافل باشیم. چنان‌که افرادی ممکن است با بررسی مخلوقات و استدلال متوجه این بداهت شوند و بعضی دیگر ممکن است بی‌واسطه به این پی ببرند.

### فطری بودن خداجویی و خداپرستی

خداجویی از گرایش انسان به خدا حکایت می‌کند؛ یعنی انسان به گونه‌ای ساخته شده که خدا طلب است. ممکن است این خداجویی بر اثر تعلیم و تربیت غلط و تأثیرات محیطی و ژنتیکی کم‌فروغ شده ولی نابود نمی‌شود و در اوضاع و شرایطی دوباره نمودار خواهد شد. چنان‌که قرآن در این زمینه می‌فرماید:

فاذا ركبوا فی الفلك دعوا الله مخلصین له الدين فلما نجاهم الى البر اذا هم  
 یشرکون<sup>۳۰</sup>

هنگامی که بر کشتی سوار می‌شوند خدا را پاک‌دلانه می‌خوانند [ولی] چون به سوی خشکی رساند و نجاتشان داد، به ناگاه شرک می‌ورزند.

از این آیه به خوبی برمی‌آید که افراد هنگام سختی و ناامیدی خدا را از سر اخلاص می‌خوانند و به سوی او کشیده می‌شوند. در واقع قطع امید از سایر علل و اسباب موجب می‌شود انسان متوجه مسبب الاسباب گردد، ولی هنگامی که به محیط امنی رسیدند باز شرک می‌ورزند.

در این زمینه روایات زیادی وجود دارد که به برخی از آنها اشاره می‌کنیم. امام صادق علیه السلام می‌فرماید:

الله همان است که همه مخلوقات هنگام نیازها، سختی‌ها و ناامیدی از هر چیز، به او

۲۹. ملاحادی سبزواری، شرح منظومه، ص ۲۱.

۳۰. عنکبوت (۲۹) آیه ۴۵.

پناه می آورند. ۳۱

امام علی علیه السلام می فرمایند:

الحمد لله الملهم عباده حمده؛<sup>۳۲</sup>

ستایش مخصوص خدایی است که حمد خود را به بندگان الهام کرده است.

این الهام، مضمون آیه «و نفس و ماسواها فالهما فجورها و تقویها» می باشد.<sup>۳۳</sup>

یکی از خوبی هایی را که خداوند به انسان الهام کرده و در سرشت او قرار داده است، طلب خدا یا کمال مطلق می باشد بنابراین خداجویی در نهاد انسان قرار داده شده است و ممکن است بعضی از انسان ها در حالات معمولی از آن غافل باشند ولی در هنگام سختی خدا را بجویند. چنان که قرآن می فرماید:

الا بذكر الله تطمئن القلوب؛<sup>۳۴</sup>

با یاد خداست که دل های ناآرام و بی پناه آرام می گیرد.

برای توضیح بیش تر دو تقریر از خداجویی ارائه می دهیم:

۱- انسان ها از ساختار واحدی برخوردارند و به تعبیری همه از یک نوع اند. برای

آگاهی و تصدیق امور فطری انسان می توان از شهود و مراجعه به وجدان بهره جست.

امام خمینی در بیانی می فرماید:

انسان در فطرت خود هر کمالی را به طور مطلق می خواهد و شما خوب می دانید که

انسان می خواهد قدرت مطلق جهان باشد و به هیچ قدرتی که ناقص است دل نبسته

است. اگر عالم را در اختیار داشته باشد و گفته شود جهان دیگری هم هست، فطرتاً مایل

است آن جهان را هم در اختیار داشته باشد. انسان هر اندازه دانشمند باشد و گفته شود

علوم دیگری هم هست فطرتاً مایل است آن علوم را هم بیاموزد.<sup>۳۵</sup>

از بیان امام خمینی به خوبی بر می آید که انسان فطرتاً خواهان کمال مطلق یعنی همان

۳۱. صدوق، همان، ص ۲۳.

۳۲. محمد بن یعقوب کلینی، همان، ص ۱۲۹.

۳۳. شمس (۹۱) آیات ۷-۸.

۳۴. رعد (۱۳) آیه ۲۸.

۳۵. نامه امام به گورباچف مندرج در: آوای توحید، ص ۱۲.



خداست. ایشان این خداجویی را به نحو دیگری نیز تبیین کرده‌اند:

بدان که از فطرت‌هایی که «فطر الناس علیها» است فطرت تنفر از نقص است. انسان از هر چه متنفر است چون در او نقصان و عیبی یافته است که از آن متنفر است، پس عیب و نقص مورد تنفر فطرت است چنان که کمال مطلق مورد تعلق آن‌هاست. پس متوجه الیه فطرت باید واحد باشد، زیرا که هر کثیر و مرکبی ناقص است و کثرت بی‌محدودیت نشود و آنچه ناقص است مورد تنفر فطرت است نه توجه آن. پس از این دو فطرت که فطرت تعلق به کمال و فطرت تنفر از نقص است، توحید نیز ثابت شد.<sup>۳۶</sup>

این برهان، از برهان تضایف بهره‌جسته است و بخشی از واقعیت انسان را که حقیقتی ذات اضافه و دارای دو طرف است مورد استفاده قرار می‌دهد و از تحقق یکی از دو طرف، به تحقق طرف دیگر استدلال می‌کند. دو امر متضایف، دو واقعیتی هستند که بین آن‌ها ضرورت بالقیاس بر قرار است و وجود هر یک از آن‌ها اعم از این که بالقوه و بالفعل باشد با وجود بالقوه یا بالفعل دیگری ملازم است؛ مانند بالایی و پستی، پدری و فرزندی و محب و محبوب بودن. محب و محبوب و جاذب و مجذوب بودن از حقایق ذات‌الاضافه هستند. از آن‌جا که محبت به کمال مطلق در انسان وجود دارد، محبوب که کمال مطلق است، باید وجود داشته باشد.<sup>۳۷</sup>

۲- خداجویی در همه انسان‌ها به صورت فطری وجود دارد منتها برخی همانند امام علی علیه السلام آگاهانه خدا را می‌طلبند:

انی وجدتك اهلاً للعبادة؛<sup>۳۸</sup>

من تو را شایسته عبادت یافته‌ام.

و بعضی دیگر از آن غافل‌اند و تنها در شرایط خاصی متوجه خدا می‌شوند:

فاذا ركبوا في الفلك دعوا الله مخلصين له الدين؛<sup>۳۹</sup>

هنگامی که بر کشتی سوار می‌شوند، خدا را پادلان‌ه می‌خوانند.

۳۶. همان.

۳۷. جرادی آملی، تبیین براهین اثبات خدا.

۳۸. محمدباقری مجلسی، همان، ج ۴۱، ص ۱۴.

۳۹. عنکبوت (۲۹) آیه ۶۵.

اما حتی در افرادی نیز که از خداجویی غافل اند، حظی از خداجویی وجود دارد، زیرا با سرشت آن‌ها عجین شده است و وظیفه پیامبران الهی این است که آن‌ها را از مرتبه ضعیف خداجویی به مرتبه اعلی برسانند.

این تقریر را می‌توان چنین بیان کرد:

الف - خدا همان کمال مطلق است که از صفات بارز او می‌توان به علم و قدرت مطلق و حیات جاودانه اشاره کرد.

قرآن در این باره می‌فرماید:

۱- خداوند علم مطلق است یا علم مطلق دارد: «ان الله قد احاط بكل شیء علماً»<sup>۴۰</sup> و یا «هو بكل خلق علیم»<sup>۴۱</sup>.

۲- خداوند بر هر چیزی تواناست یا قدرت مطلق است: «هو علی کل شیء قدیر»<sup>۴۲</sup>.

۳- خدا حیاتی است که مرگ بر او راه ندارد یا حی لایموت است: «توکل علی الحی الذی لایموت»<sup>۴۳</sup> و یا «هو الحی لاله الا هو فادعوه مخلصین له الدین»<sup>۴۴</sup>. بنابراین کمال مطلق از آن خداست و هر کمالی شأنی از شئون کمال او می‌باشد.

ب - آدمیان ذاتاً طالب علم و قدرت و حیات و زیبایی هستند و این امر را می‌توان با تأمل و تفکر در خود به خوبی دریافت. علم، قدرت، زیبایی و حیات، شأن و جنبه‌ای از شئون و مراتب علم و قدرت و حیات و زیبایی مطلق است و حظی از آن‌ها را واجد است.

از این دو مقدمه چنین نتیجه‌گیری می‌شود که در واقع همه انسان‌ها بهره‌ای از خداجویی دارند و همه طالب علم و قدرت و حیات و زیبایی اند، منتها بعضی کمال مطلق را می‌طلبند و بعضی دیگر، مرتبه پایین‌تر را. کافران از جمله کسانی که دنیا را بر آخرت ترجیح می‌دهند: «اولئك الذین اشتروا الحیاة الدنیا بالآخره».

پیامبران آمده‌اند تا انسان‌ها را از مرتبه پایین‌تر به مراتب عالی‌تر هدایت کنند؛ یعنی

۴۰. طلاق (۶۵) آیه ۱۲.

۴۱. بقره (۳۶) آیه ۱۱.

۴۲. شوری (۲۲) آیه ۴۲.

۴۳. فرقان (۲۵) آیه ۲۵.

۴۴. همان، آیه ۴۰.

فطرت خداجویی را تقویت کرده و بگویند کمال مطلق را طلب کنید که این کمال مطلق، همان خداست و به تعبیری مصداق صحیح را به آنان نشان دهند.

بنابراین کسی که می‌خواهد در زمینه‌ای عالم باشد در واقع خداجوست، چون علم مطلق از آن خداست و به هر مقدار که علم را طلب کند خدا را طلب کرده است. از این رو، همه افراد چه کافر و چه دیندار حظی از خداجویی را دارند، منتها کافران مراتب ضعیف آن را واجدند.

البته فطری بودن خداجویی به این معنا نیست که در همه افراد این امر آگاهانه است، بلکه ممکن است در افرادی مرتبه ضعیف آن وجود داشته باشد ولی در اثر تأمل در آفاق و انفس و در مواقع خاصی، این امر ناآگاهانه به امر آگاهانه تبدیل شود.

## برهان فطرت از دیدگاه متفکران غرب

در جهان غرب از برهان فطرت با «برهان اجماع عام» یاد می‌شود، هرچند می‌توان برهان تجربه دینی را نیز به وجهی به فطرت برگرداند. سیرون، سنکا، کلمنت اسکندرنی، هربرت اهل چربری، افلاطونیان کمبریج، کاسندی و کرونوس از جمله طرفداران این برهان هستند.

در سال‌های اخیر تعداد زیادی از متکلمان مشهور کاتولیک و پروتستان از این برهان حمایت کرده‌اند. رودلف ایسلر در کتاب خود به نام فرهنگ مفاهیم فلسفی این برهان را در میان دلایل معروف وجود خدا، در ردیف پنجم قرار داده است. پل ادواردز می‌گوید: به نظر می‌رسد که این، ارزیابی صحیحی از جایگاه این برهان در تاریخ فلسفه باشد. جان استوارت میل بر آن بود که این برهان در مورد انسان‌ها از دیگر براهین که منطقاً انتقادپذیری کم‌تری دارند، تأثیر بیش‌تری دارد.<sup>۴۵</sup>

پدر برنارد بویدر وجوب ادعای بیش‌تری دارند. بویدر در کتاب الهیات طبیعی آن را برهانی دانسته است که به خودی خود ارزش مطلق دارد و می‌گوید: اجماع عام ملل در

۴۵ پل ادواردز، براهین اثبات خدا در فلسفه غرب، ترجمه عنبرضا جمالی‌نسب و محمد محمدرضایی، ص

قبول خدا را باید ندای عقل عام فرض کرد که دلیل قانع کننده‌ای در مورد حقیقت ارائه می‌دهد. اما او بعداً اعلام کرد که این برهان قطعیت مطلق ندارد مگر هنگامی که به برهان علت اولی ضمیمه شود. اما جویس، نویسنده قرن بیستم که یکی از کامل‌ترین و واضح‌ترین قرائت‌ها، از این برهان را به او مدیون هستیم، بسیار خوشبین‌تر است. او این برهان را بدون هیچ شرطی یک دلیل معتبر وجود خدا محسوب کرده است.<sup>۴۶</sup>

براهینی که در این مورد فلاسفه مطرح کرده‌اند در دو گروه تقسیم‌بندی می‌شوند:

۱- براهینی که در آن‌ها عمومیت اعتقاد به خدا، شاهی بر فطری بودن نفس اعتقاد است، یا این که لازمه آرمان‌ها یا نیازهایی است که آن‌ها غریزی و فطری هستند. بنابراین آن اعتقاد باید درست باشد. به این نوع براهین تفسیرهای زیست‌شناختی می‌گویند.

۲- براهینی که عمومیت اعتقاد به خدا به انضمام این ادعا که معتقدین برای رسیدن به این عقیده از عقل بهره گرفته و به تعبیر دیگر با استمرار و از عقل خود به این اعتقاد رسیده‌اند، دلیلی برای وجود خدا محسوب می‌شوند. به این نوع براهین، قیاس‌های ذوحدین ضد شکاکیت اطلاق می‌شود. در این جا به نمونه‌هایی از آن‌ها اشاره می‌کنیم:

- تقریر سنکا: ما عادت داریم که برای اعتقاد عمومی انسان‌ها اهمیت زیادی قائل شویم و این را به عنوان یک برهان قانع کننده پذیرفته‌ایم. ما از احساسی که در ضمیر

انسان قرار دارد، استنباط می‌کنیم که خدایانی وجود دارند و هیچ قوم و مثنی نبوده که آن‌ها را انکار کنند، هر چند که بسیار دور از قانون و تمدن بوده‌اند.<sup>۴۷</sup>

- تقریر هاج: همه قوا و احساس‌های ذهنی و بدنی ما متعلقات مناسب خود را دارند. وجود این قوا، وجود آن متعلقات را ایجاب می‌کند؛ بنابراین چشم با همین ساختار فعلی‌اش ایجاب می‌کند که نوری باشد که دیده شود و گوش بدون وجود صوت و صدا قابل تبیین و درک نخواهد بود. به همین طریق، احساس و میل مذهبی ما وجود خدا را ایجاب می‌کند.<sup>۴۸</sup>

- تقریر جویس: انسان‌ها شیفته آزادی عمل‌اند و از هر موجودی با قدرت برتر

۴۶. همان، ص ۱۰۶.

۴۷. همان، ص ۱۰۸.

۴۸. همان، ص ۱۱۳.



متنفرند. اگر تقریباً همه انسان‌ها نسبت به مدبر مطلق خود یقین کامل دارند این فقط به خاطر ندای عقل است که بسیار روشن و قطعی است. همه انسان‌ها چه متمدن و چه غیر متمدن، به طور یکسان در این اعتقاد مشترک‌اند که حقایق طبیعت و ندای وجدان، ما را وامی‌دارد که وجود خدا را به عنوان حقیقت قطعی تصدیق کنیم. اگر تمامی انسان‌ها در این نوع اعتقاد در اشتباه‌اند مستلزم این است که عقل نقضی دارد و این که جست‌وجوی حقیقت برای انسان بیهوده است. در آن صورت شکاکیت محض تنها راه چاره خواهد بود. ولی همه ما بر این امر مصریم که عقل انسان اساساً معتبر است. از آن‌جا که عقل اساساً قابل وثوق است، شکاکیت عمومی یک راه بدیل جدی برای پذیرش حکم وجود خدا نیست. بنابراین اعتقاد به وجود خدا درست است.<sup>۴۹</sup>

به تعبیر دیگر می‌توان این تقریر را به این صورت مطرح کرد:

- ۱- همه انسان‌ها به وجود خدا اعتقاد دارند.
- ۲- انسان‌ها شیفته آزادی در عمل‌اند و به حسب طبع اولیه مایل نیستند که تحت سلطه کسی واقع شوند.
- ۳- اعتقاد به وجود خدا مانع آزادی عمل انسان است.

بنابراین انگیزه انسان به سوی خدا عقل اوست نه تمایلات او، چون اعتقاد به خدا بر خلاف تمایلات اولیه اوست. اگر همه مردم در این استنتاج عقلی خطا کرده باشند دیگر به هیچ یک از احکام عقل نمی‌توان اعتقاد داشت و این یعنی شکاکیت مطلق. بنابراین یا باید «گزاره خدا وجود دارد» را صادق دانست یا در همه گزاره‌ها تردید کرد. ما چون نمی‌توانیم در همه گزاره‌ها تردید کنیم، باید بپذیریم که «خدا وجود دارد»، صادق است.

## مآخذ

- ۱- ابن منظور، لسان العرب، تحقیق علی شیری (بیروت، دارالاحیاء التراث العربی، ۱۴۰۸ ق) ج ۵.
- ۲- ادواردز، پل، براهین اثبات خدا در فلسفه غرب، ترجمه علیرضا جمالی نسب و محمد محمدرضایی (چاپ اول: قم، انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم، ۱۳۷۱).
- ۳- برقی، المحاسن، تحقیق سید مهدی رجایی (چاپ اول: قم، مجمع العالمی لاهل البيت، ۱۴۱۶ ق) ج ۱.
- ۴- جوادی آملی، عبدالله، تبیین براهین اثبات خدا (قم، مرکز نشر اسراء، ۱۳۷۴).
- ۵- حرانی، ابن شعبه، تحف العقول عن آل الرسول، تحقیق علی اکبر غفاری (قم، مؤسسه نشر اسلامی، ۱۴۰۴ ق).
- ۶- سبزواری، ملاهادی، شرح منظومه (تهران، دانشگاه تهران و دانشگاه مک کیل، ۱۳۶۰).
- ۷- شیخ طوسی، الامالی، تحقیق مؤسسه البعثة (قم، دارالثقافه، ۱۴۱۴ ق).
- ۸- صدوق، علل الشرایع (چاپ دوم: بیروت، دارالاحیاء التراث العربی، ۱۳۸۵ ق) ج ۱.
- ۹- طباطبائی، محمد حسین، نهاية الحکمة (قم، انتشارات جامعه مدرسین، ۱۳۶۵ ق).
- ۱۰- قرآن کریم.
- ۱۱- کلینی، محمد بن یعقوب، اصول کافی، تحقیق علی اکبر غفاری (تهران، انتشارات دارالکتب الاسلامیه، ۱۳۸۸ ق) ج ۱.
- ۱۲- مسعودی، علی بن حسین، مروج الذهب و معادن الجواهر، تحقیق محمد محی الدین عبدالحمید (بیروت، دارالمعرفه، ۱۳۹۰ ق).
- ۱۳- الرازمی، احمد بن فارس، معجم مقاییس اللغة، تحقیق عبدالسلام محمدهارون (چاپ دوم: مصر، مطبعة المصطفی، ۱۳۸۹ ق) ج ۴.
- ۱۴- نهج البلاغه، خطبه ۱۱۰.